

پول و احکام فقهی آن

فیاض قرائی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۳/۱۰/۱۹

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۵/۴/۵

چکیده

پول یکی از موضوعات بسیار مهمی است که فقیه بدون شناخت ماهیت امروزی آن، نمی‌تواند درباره آن حکمی صائب صادر کند. از آنجا که پول طی چهارده قرن دچار تغییرات بسیاری شده و ماهیت پول امروز، اساساً متفاوت از ماهیت پول چهارده قرن پیش است، بالتبع احکام آن نیز دچار دگرگونی اساسی می‌شود. از این رو، در این نوشتار ابتدا برای شناخت موضوع پول و ماهیت آن به دلایل و انگیزه‌های پیدایش پول در طی تاریخ اشاره شده است تا نوع ارزش پول روشن شود. سپس با توجه به ماهیت پول و نوع ارزش آن، به نوع احکام راجع به پول، از جمله حکم ربای معاملی و ربای قرضی نسبت به پول امروز و حکم خمس و زکات پول امروز پرداخته شده است. مطالب مذکور در این نوشتار تحت عناوین شناخت پول (به عنوان موضوع حکم فقهی) و احکام آن مورد بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها پول، ربا، بیع، خمس و زکات.

طرح مسأله

امروزه یکی از موضوعات مهم و کاربردی در فقه، مسأله پول است و نحوه نگرش به پول در چگونگی حکمی که فقیه بر آن جاری می‌کند، می‌تواند تأثیر به‌سزایی داشته باشد. پول از جمله موضوعاتی است که فقیه امروز باید آن را به خوبی بشناسد تا بتواند حکمی صائب در باره آن صادر کند (بر خلاف آنچه مشهور است که فقیه بدون توجه به شناخت موضوع حکم، فقط حکم خود را صادر می‌کند)،

Email: f.gharaei@ferdowsi.um.ac.ir

۱. استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

پول و احکام آن در اسلام

امروزه یکی از موضوعات مهم و کاربردی در فقه، مسئله پول است و نحوه نگرش به پول می‌تواند در نحوه حکمی که فقیه بر آن جاری می‌کند تأثیر به‌سزایی داشته باشد. باید گفت که پول از جمله موضوعاتی است که فقیه امروز باید آن را به خوبی بشناسد تا بتواند حکمی صائب در باره آن صادر کند (بر خلاف آنچه که مشهور است که فقیه کاری به شناخت موضوع حکم ندارد و وی فقط حکم خود را صادر می‌کند). چون تحولات شگفت‌انگیزی که طی تاریخ در پول رخ داده است نمی‌تواند بر حکم جاری بر آن بی‌تأثیر باشد و فقهی که پول امروز را نشناسد، اگر حکمی صادر کند نمی‌تواند حکم صائبی باشد و او در حقیقت بر پولی با ماهیتی چند صد سال قبل صادر کرده است. و از این قبیل است موضوعات مستحدثه‌ای چون بیمه، موسیقی و ...

غرض این نوشتار آن است که اثر تحولات عارض بر پول را در احکام جاری بر آن، تبیین کند؛ به عبارت دیگر، می‌خواهد روشن کند که با توجه به این تحولات، حکم پول از چه جنبه‌هایی می‌تواند ثابت باشد و از چه جنبه‌هایی حکم آن تغییر پیدا می‌کند. لذا برای صدور حکم فقهی پول، اول باید به قدر ضرورت، موضوع پول را شناخت و سپس حکم صادر کرد.

۱- شناخت پول (به عنوان موضوع حکم فقهی)

بی‌تردید بی‌بردن به ضرورت پیدایش و تحولات پول، در شناخت و تعریف موضوع پول کمک به‌سزایی می‌کند. ضرورت پیدایش پول به این صورت بود که بشر از وقتی که پا به عرصه زندگی نهاد، دید که برآوردن نیازهایش در همه زمینه‌ها به صورت فردی امکان‌پذیر نیست و هر فردی برای سهولت گذران زندگی باید با دیگران در ارتباط باشد. یکی از نیازهای مهم او نیاز اقتصادی بود که برای رفع این نیاز، ناگزیر از مبادله کالاهای خود با کالاهای دیگران، و به عبارت دیگر مبادله کالا به کالا یا «پایاپای» بود. اما این روش مبادله مشکلاتی به همراه داشت (قدیری اصلی، پول، صص ۶-۷)، از جمله اینکه:

نخست: جنسی را که صاحب آن برای مبادله می‌آورد می‌بایست کسی را پیدا کند که خواهان آن جنس باشد.

دوم: عرضه‌کننده می‌بایست طالب کالایی باشد که طرف مقابل برای مبادله آورده باشد.

سوم: اگر طرفین معامله همدیگر را می‌یافتند وسیله سنجش و معیار ارزشی که کالاهای طرفین را بتوان با آن ارزشیابی کرد و برابر هم قرار داد وجود نداشت. کسی که یک رأس اسب داشت و می‌خواست آن را با گوسفند مبادله کند متساوی کردن قیمت‌ها دشوار بود مثلاً نمی‌توانست اسب را به ده قسمت تقسیم کند و یک قسمت آن را که معادل یک رأس گوسفند بود معاوضه نماید.

چهارم: گاو یا اسب وقتی قابل مبادله است که واگذارنده متقابلاً احتیاج به ده رأس گوسفند داشته باشد.

این مشکل در مسائلی که کالایی و مادی نبودند نیز وجود داشت مثل دستمزد خدمات طبی، که در این مورد در اوستا چنین آمده است: «خانخدای را درمان کنند به ارزش پست‌ترین ستور، دهخدای ده را درمان کنند به ارزش یک ستور میانگین، شهریان شهر را درمان کنند به ارزش بهترین ستور، شهریار کشور را درمان کنند یک گردونه چهار اسبه» و دستمزد پزشکی که بیماری زن خان‌خدای (کدبانو) و زن دهخدای و زن شهریان و زن شهریار را چاره کند به ترتیب یک ماده خر و یک ماده گاو و یک مادیان و یک ماده شتر تعیین شده است. (دهخدا، لغت‌نامه، ذیل ماده: پول)

با توجه به مشکلات مذکور، ضروری بود که این سیستم مبادله عوض شود و جای خود را به سیستم دیگری بدهد که در آن، مبادله به راحتی صورت گیرد. به همین دلیل، اول کالاهایی که بیشتر مورد نیاز بودند معیار سنجش قرار گرفتند، مثلاً در هندوستان صدف، در ایران غلات و در حبشه بسته‌های فلفل و نمک، معیار سنجش بودند.

اما این سیستم نیز مشکلاتی به همراه داشت، بعضی مواد فاسد می‌شدند و برخی مکان وسیعی را اشغال می‌کردند و حمل و نقل آنها نیز مشکل بود. از این رو، متولیان امور در جستجوی واحد ارزشی برآمدند که هم ارزش بیشتری داشته باشد و هم حجم کمی را اشغال کند، تا اینکه سرانجام فلزاتی مانند طلا و نقره که دارای چنین خواصی بودند به عنوان وسیله مبادله انتخاب شدند (قدیری اصلی، پول، ص ۸).

مورخان، پیدایش پول را به چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح در خاورمیانه، به تمدن‌های سومری در حوالی خلیج فارس و مصر قدیم نسبت می‌دهند. اقوال دیگری نیز در مورد تاریخ پیدایش پول هستند، اما بیشتر قول هفتصد سال قبل از میلاد مورد قبول است. قدیمی‌ترین پول در چین به دست آمده است که به دو هزار و دویست و پنجاه سال قبل از میلاد مسیح نسبت داده می‌شود و قطعه‌های این پول به صورت قطعه‌های پیراهن‌شکل و کاردشکل بوده‌اند. (المازندرانی، ص ۱۰)

بالاخره در زمان‌های بعد، رفته رفته ضرب سکه توسط حکومت‌های مختلف مرسوم شد که جنس آنها از طلا و نقره بوده است و حکومت‌های اسلامی نیز این چنین سکه‌هایی ضرب می‌کردند. پس از آن دوره‌ای می‌رسد که حکومت‌ها بنا بر تحولات و مقتضیاتی، ناگزیر به انتخاب واحد پولی می‌شوند تا اینکه به تدریج ضرب سکه به صورت امروزی رایج می‌شود که در آن خود فلز دارای ارزش ذاتی نیست (همچون طلا)، بلکه ارزش خود را از قدرت اقتصادی و سیاسی حکومت وقت ضرب کننده، به طور اعتباری کسب می‌کند.

اوراق اولیه شبه‌بانکی نیز در سال هشتصد میلادی به چینی‌ها نسبت داده شده است (همان). اولین انتشار رسمی و عمومی اسکناس توسط پالمستراخ، بانکدار سوئدی و مؤسس بانک استکهلم در حدود سال ۱۶۵۰ میلادی صورت گرفت، که وی بدون آنکه خود را موظف سازد که تمام سکه‌های مشتریان را در صندوق ذخیره کند، رسید سپرده‌های مسکوک را به اوراق اعتباری تبدیل کرد. او سپس برای اولین بار نوعی اسکناس منتشر کرد که آن را به جای قبوض سپرده به جریان انداخت. تا اینکه در سال ۱۶۹۴ میلادی پارلمان انگلستان اجازه تأسیس بانک نشر اسکناس را صادر کرد (قدیری اصلی، کلیات علم اقتصاد، صص ۱۹۱-۱۹۲).

بعد از ذکر اختصاری تاریخچه تحولات صوری پول، حال باید دید که ارزش پول بسته به چیست؟ با دقت در مالیت و ارزش اشیا می‌توان دریافت که آنها بدون وجود انسان و بدون اضافه شدن به انسان، هیچ ارزشی نخواهند داشت؛ یعنی ارزش ذاتی اشیا بی‌معنی و مفهوم است و اشیا از آن جهت دارای ارزش و مالیت می‌شوند که یکی از حوایج انسان را برآورده می‌سازند (مطهری، نظری به نظام اقتصادی اسلام، صص ۶۲-۶۴). حال اگر به طور مسامحی، بدون در نظر گرفتن دقت‌های عقلی و از باب توسعه در مفهوم «مالیت و ارزش ذاتی»، قید «اضافه شدن به انسان» لحاظ نشود (که در عرف اجتماعی نیز لحاظ نمی‌شود) می‌توان «ارزش و مالیت» اشیا را به شرح زیر (بحرالعلوم، صص ۷۸-۷۹) تقسیم بندی نمود:

الف- ارزش و مالیت ذاتی: آن چیزهایی دارای مالیت ذاتی‌اند که انسان بر اساس طبیعت و طبع اولیه خویش به آنها نیازمند است: مثل خوردنی و آشامیدنی و ...

این نوع مالیت و ارزش، از جعل جاعلی ناشی نشده است و حتی چیزی بالاتر از تبانی جامعه عقلا آن را اقتضا می‌کند، چون وقتی طبیعت اولیه انسان چیزی را ضروری دانست دیگر جایی برای قضاوت عقلا نمی‌ماند، همچنان که حیوانات بی‌بهره از خرد، در رفع نیازمندی‌های غریزی تردیدی به خود راه نمی‌دهند.

ب- ارزش و مالیت جعلی و اعتباری: که این خود بر دو قسم است:

قسم اول: ارزش و مالیت جعلی و اعتباری، به طور عام باشد، یعنی انسان‌ها در همه اعصار و قرون، بر ارزش و مالیت چیزهایی اتفاق نظر داشته‌اند و در رفع حاجات خود از آنها استفاده می‌کرده‌اند مثل طلا، نقره، الماس و

قسم دوم: ارزش و مالیت جعلی و اعتباری، به صورت خاص باشد و این خود بر دو نوع است:

الف: گاهی اعتبار چیزی ناشی از اعتبار دهی دولت یا بانکی است تا قائم مقام قسم اول شود مثل پول‌های کاغذی (اسکناس). این نوع، اغلب دارای پشتوانه‌ای است که آن پشتوانه یا دارای ارزش ذاتی است و یا دارای ارزش جعلی عام است مثل دینار عراقی و دلار آمریکا و

ب- گاهی اعتبار چیزی به خاطر اثر خاصی است که بر آن مترتب است. مثل تمبرهای پستی، بلیط‌های قطار و اتوبوس و امثال اینها، که اگر آن اثر خاص که از طرف دولت یا بانک بر آن مترتب است زائل شود، فاقد اعتبار می‌شود. مثلاً تمبری که دولت در قبال آن هیچگونه تعهد حمل و نقل مراسلات را نداشته باشد قیمت و ارزش ندارد و سایر اسناد نیز همین حکم را دارند.

فرق بین این دو نوع ارزش جعلی خاص، این است که مالیت و ارزش نوع «الف» به واسطه جعل، به صورت بالفعل تحقق پیدا کرده است، مثل دینار عراقی که در عمل بین این ورقه (پول کاغذی یا اسکناس) و معادن و احجار کریمه از نظر ارزش و اعتبار فرقی نیست. بلکه گاهی عقلاً پول‌های کاغذی را ترجیح می‌دهند، چون حمل اسکناس و اوراق نقدینه آسان‌تر از حمل طلا و نقره صورت می‌گیرد. ولی مالیت به نحو دوم مثل مالیت تمبر پستی، به اعتبار اثر مترتب به آن است و در نظر عقلاً بدون آن اثر خاص، اعتبار مالی ندارد. (برخلاف دینار و ریال که در همه امور مالی دارای اعتبار هستند.)

حال باید دید ارزش جعلی و قراردادی خاص پول، از کجا ناشی شده است، به عبارت دیگر منشأ ارزش و اعتبار پول چیست و اعتبار دهنده به پول، چگونه اعتبار می‌بخشد؟ اینجاست که مسئله پشتوانه مطرح می‌شود.

ابتدا پشتوانه پول، به صورت ذخایر طلا و نقره (معادل اسکناس‌های چاپ شده) بود. چون علمای اقتصاد از ترس اینکه مبدا دولت یا بانک ناشر اسکناس، از حق خود سوء استفاده کند و زاید بر میزان احتیاج، اسکناس در جریان بیاندازد، گفتند که پشتوانه فلزی (از قبیل طلا و نقره) باید معادل پول انتشار یافته (اعم از اسکناس‌های چاپ شده و سکه‌های ضرب شده) باشد. عملاً هم، تاریخ دولت‌های مختلف نشان داد که این نگرانی علمای اقتصاد به جا بوده است، چون دولت‌ها هر وقت به عوائد استثنایی احتیاج پیدا کردند متوسل به ماشین چاپ اسکناس شدند. (مدنی، پول برای همه، ص ۱۱۳)

سپس تجربه به مؤسسات انتشار دهنده پول، نشان داد که ذخیره نمودن کلیه موجودی فلزی معادل اسکناس انتشار یافته ضرورت ندارد و با ذخیره فلزی معادل قسمتی از ارزش اسکناس منتشر شده، می‌توان تقاضای مردم را برای استرداد مسکوکات فلزی در مقابل اسکناس عرضه شده انجام داد، چون عملاً هیچ وقت کلیه اسکناس‌های انتشار یافته برای تبدیل به فلز به بانک عرضه نخواهد شد. انتشار اسکناس در کلیه ممالک بر اساس همین فکر صورت گرفت (رک. مدنی). بعدها بر این پشتوانه، اسناد مملکتی و ذخایر ارزی نیز افزوده شدند.

پس از آن، این نظر مطرح شد که پول می‌تواند بدون پشتوانه مالی ارزش داشته باشد و دولت‌ها می‌توانند با تکیه بر اقتدار سیاسی خود، به پول اعتبار ببخشند و عملاً ذمه دولت پشتوانه پول است. لذا تا دولتی هست پول آن ارزش دارد و وقتی آن دولت از پا درآمد پول آن نیز تبدیل به قطعه کاغذهای بی‌ارزشی می‌شود، مگر اینکه دولت جانشین حمایت خود را از آن پول رایج اعلام دارد. با توجه به این دیدگاه و نادیده گرفتن مسئله پشتوانه، پول ارزش خود را از حمایت و قدرت دولت می‌گیرد.

روند قطع رابطه پول با پشتوانه، به این صورت بود که وقتی ابتدا اسکناس مطرح شد روی آن می‌نوشتند «جنبه حواله دارد» و مسئله پشتوانه برای همین منظور بود. چون که یک قطعه کاغذ ذاتاً ارزش نداشت و ارزش آن فقط در حواله بودن بود و دولت‌ها بهترین مقامی بودند که پشتوانه (ذخایر طلا و نقره و ...) نزد آنها نگهداری می‌شد. کم‌کم تجربه نشان داد که ضرورتی ندارد پشتوانه اسکناس، طلا و نقره و ... باشد. سپس با گذشت زمان، مردم به تدریج عادت کردند که ناخودآگاه برای اسکناس ارزش ذاتی قائل شوند، چون دیگر کسی از اسکناس به عنوان حواله استفاده نمی‌کرد که در قبال آن، مثلاً درهم و دینار بگیرد و اسکناس کار همان درهم و دینار را می‌کرد. از سوی دیگر دولت‌ها گاهی ضرورتاً، به عنوان استقراض از بانک اصلی (مرکز پشتوانه)، بیش از مقدار پشتوانه، اسکناس چاپ می‌کردند و در این مواقع ذمه دولت پشتوانه اسکناس بود، اما چون ذمه دولت قابل مطالبه نبود پس از انقراض آن دولت، در صورت عدم حمایت دولت جانشین، اسکناس مانند کاغذ باطله می‌شد. این گونه بود که پشتوانه فراموش و ارزش اسکناس منوط به قدرت و حمایت دولت حاکم شد (مکارم شیرازی، احکام فقهی اسکناس، مجله نور علم، شماره ۶، سال ۱۳۶۵).

با توجه به تمام تحولاتی که در پشتوانه پول، از ابتدا تا کنون صورت گرفته است به نظر می‌رسد که امروز پشتوانه پول ترکیبی از پشتوانه مالی (اعم از طلا و غیر طلا) و پشتوانه سیاسی (قدرت ناشی از اعمال حاکمیت هیئت حاکمه) است و این دو از هم تفکیک ناپذیرند و هیچ یک از آن دو به تنهایی کفایت نمی‌کند، به دلیل اینکه: اولاً ارزش پشتوانه پولی امروز، اعم از طلا و غیر

طلا (مثل ارز خارجی و ...) با ارزش پول انتشار یافته (اعم از اسکناس و سکه) برابری نمی‌کند و حداکثر در وضعیت مطلوب، فقط نسبتی معین بین پشتوانه مالی و مقدار پول انتشار یافته برقرار است. و حال آنکه اگر قرار بود پشتوانه، فقط پشتوانه مالی باشد حداقل می‌بایست ارزش پول انتشار یافته با ارزش پشتوانه مالی برابری می‌کرد و چنین نیست. ثانیاً صرف قدرت سیاسی یک دولت نیز در ارزش بخشی به پول کفایت نمی‌کند، چون قدرت سیاسی یک دولت، خود به میزان زیادی به وضع اقتصادی آن دولت بستگی دارد و گذشته از آن دولتی که بخواهد فقط با اتکا به قدرت سیاسی خود به پول ارزش بدهد اگر هم در داخل مرزهای آن دولت ارزشی داشته باشد در بیرون از آن مرزها (از نظر بین المللی) ارزشی نخواهد داشت و اولین ناسازگاری بین المللی، وضع اوراق پولی را متزلزل خواهد نمود. مثل مارک آلمان در دوره هیتلری و روبل اتحاد جماهیر شوروی سابق، که ارزش اولی فقط در دوره هیتلر بود و دومی هم هیچ وقت مورد معامله خارجی واقع نشد (بهنیا، پدیده‌های پول، ص ۱۲). در نتیجه، صرف قدرت سیاسی هیئت حاکمه نمی‌تواند کافی باشد. پس قدرت سیاسی و اقتصادی هر دو توأماً پشتوانه پولی یک مملکت محسوب می‌شوند و هر دو در همدیگر اثر متقابل دارند و هر دولتی اگر از هر دو حیث قوی باشد پول آن دولت نیز از ارزش و اعتبار بیشتری برخوردار خواهد شد.

۲- احکام پول

۲-۱- پول و ربا

بحث ربای پول مختص اسلام نیست بلکه از دیر باز مطرح بوده است و آنچه در نزد بشر زشت می‌نموده که به فطرت اولی خویش حکم به نامشروعی آن شده است. ارسطو معتقد بود که چون پول عقیم است، پس ربای آن نامشروع و غیر انسانی است. حتی مکتبی غیر الهی چون مارکسیسم نیز ربای پول را غیر انسانی می‌داند. اسلام نیز ربا را از هر نوع که باشد، به ویژه ربای پولی تحریم کرده و آن را ظلم شمرده است.

برای تنقیح مناط در مورد ربای پولی، لازم است که به مبانی بحث ربا در فقه اشاره شود.

در فقه اسلامی دو نوع ربا مطرح است: ربای قرضی و ربای معاملی

ربای قرضی ربائی است که در آن کسی جنسی یا پولی را به قرض به دیگری بدهد و بعد منفعتی، علاوه بر آنچه قرض داده، بستاند. البته لازم نیست منفعت از جنس همان چیزی باشد که به قرض داده است، بلکه همین که منفعت تلقی شود و مصداق عبارت «کل ما یجر نفعاً» باشد کفایت می‌کند.

لازم به ذکر است که ربای اصلی و عمدتا بحث برانگیز، همین ربای قرضی است. (مطهری، ربا، بانک-بیمه، ص ۴۱)

ربای معاملی ربائی است که در آن پای معاوضه‌ای در کار باشد و کسی چیزی را با جنس خودش معاوضه کند و یک طرف معاوضه از طرف دیگر آن، حکما یا عینا زیادت‌تر باشد. بنا بر نظر مشهور فقها، در تحقق ربای معاملی سه چیز شرط است: ۱- مثلث در بدلین، ۲- مکیل یا موزون بودن، ۳- زیادت حکمی یا عینی.

هر دو نوع ربای مذکور، بنا بر کتاب و سنت و اجماع حرام است و این مطلب در کتب فقهی مفصلا بحث شده است. این دو نوع ربا در مورد پول (به صورت سکه‌های طلائی و نقره‌ای قدیم) نیز مطرح شده و حکم به تحریم آن شده است، البته لازم به ذکر است که بحث ربای معاملی پول، تحت عنوان «بیع صرف» مطرح شده است. حال حکم ربا در پول امروزی، با توجه به تحولاتی که در آن صورت گرفته، در دو بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱-۱-۲- ربای قرضی پول

زیادت در قرض به دو صورت متصور است:

صورت اول: زیادت و منفعت در مقابل مدت و تأجیل باشد، که این نوع از زیادت، زیادت حقیقی است.

صورت دوم: زیادت و منفعت در نفس عقد قرض، به صورت ابتدایی شرط شده باشد که این زیادت، زیادت مسامحی عرفی است.

در صورت اول که زیادت در مقابل تأجیل است شکی در حرمتش نیست. اگر هم در این مورد بحثی شده، در این باره بوده است که: آیا این ربا، ربای حقیقی است یا ربای حکمی؟ البته نتیجه هر چه باشد تأثیری در حکم (حرمت ربای مذکور) ندارد.

در صورت دوم که زیادت و نفع در عقد قرض شرط شده است مسلما ربا و حرام است. (جواهری، الربا فقهیا و اقتصادیا، ص ۱۸۸)

دلایل حرمت ربای قرضی به اختصار به شرح زیر است:

۱- اجماع: صاحب جواهر در این مورد می‌گوید: «در حرمت ربا، نه تنها مؤمنان بلکه مسلمانان اجماع دارند. حتی فراتر از آن اینکه، بعید نیست که حرمت ربا از ضروریات دین باشد و منکر آن در سلک کافران درآید.» (نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۲، باب ۱۸ من ابواب الربا، حدیث ۱، ص ۴۵۴)

۲- کتاب: آیات زیادی وجود دارند که از آنها اطلاق حرمت ربا فهمیده می‌شود. از جمله:

«احل الله البيع و حرم الربا» (بقره: ۲۷۴)

«يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا الربا اضعافا مضاعفه و اتقوا الله لعلكم تفلحون» (آل عمران:

۱۲۹)

همچنان که ذکر شد معنی لغوی ربا، مطلق زیادتی است که بلاعوض گرفته می‌شود و فرقی نمی‌کند که در معامله و یا در قرض باشد.

۳- سنت: روایاتی که دال بر حرمت ربای قرضی باشند زیادند از جمله:

اول: روایتی که جعفر بن غیاث از ابی‌عبدالله (ع) نقل می‌کند که فرمود: «و اما الربا الحرام فهو الرجل يقرض قرضا و يشرط این یرد اکثر مما اخذه فهذا هو الحرام». (حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، باب ۱۸ من ابواب الربا، حدیث ۱، ص ۴۵۴)

اما این روایت، به دلیل مجهول بودن جعفر بن غیاث، اعتبار چندانی ندارد. (جواهری، ص ۱۸۸)

دوم: روایتی است که محمد بن مسلم از ابی‌جعفر (ع) نقل می‌کند که او فرمودند: «فی الرجل یكون علیه دین الی اجل مسمی، فیأتیہ غریمه فیقول: انقذنی من الذی لی کذا و کذا، و أضع لک بقیتہ، او یقول: انقذنی بعضا و امد لک فی الاجل فیما بقی، فقال لا ادری به باسا ما لم یزد علی راس ماله شیئا، یقول الله عزوجل: فلکم رؤوس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون». (حر عاملی، ج ۱۳، باب ۳۲ من ابواب الدین، حدیث ۱، ص ۱۲۰)

این روایت دلالت می‌کند بر اینکه در قرض، افزون‌تر از رأس المال گرفتن اشکال دارد و ظلم محسوب می‌گردد و حرام است. این روایت از نظر سند صحیح است. (جواهری، ص ۱۹۱؛ انصاری، المكاسب، ج ۲، ص ۳۰۷)

سوم: روایتی که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده و منجر به عمل اصحاب است: «کل قرض جر نفعاً فهو حرام».

این روایت از این نظر که سندش متروک است ضعیف است، لکن شهرت عملی اصحاب، ضعف آن را جبران می‌کند و این حدیث در زبان عوام این گونه تعبیر می‌شود که: «کل قرض جر نفعاً فهو ربا». بعضی این حدیث را عام دانسته و گفته‌اند شامل هر نوع نفعی می‌شود چه الزامی باشد و چه غیر الزامی، اما بعضی دیگر گفته‌اند عموم آن در دایره الزام است، یعنی فقط نفع الزامی را در بر می‌گیرد (جواهری، ص ۱۹۲). ظاهراً عموم این حدیث، شرط الزام و غیر الزام را شامل می‌شود.

چهارم: روایتی است که محمد بن قیس از ابی‌جعفر (ع) نقل می‌کند که فرمود: «من اقترض رجلا ورقا فلا یشرط الا مثلها، فان جوزی اجود منها فالیقبل، و لایأخذ احد منکم رکوب دابه او

عاریه متاع یشرط عن اجل قرض ورقه.» (حر عاملی، ج ۱۳، باب ۱۹ من ابواب الدین، حدیث ۱۱، ص ۱۰۶)

پس اشتراط زیادت و افزونی در قرض ممنوع است، چه از جنس خود مورد قرض باشد و چه از جنس غیر آن، مثل شرط سواری گرفتن یا عاریه. این روایت، از نظر سند معتبر است. (جواهری، ص ۱۹۳)

پنجم: روایتی است که علی ابن جعفر نقل می‌کند که: سألت اخي موسى (ع) عن رجل اعطى رجلا مائة درهم يعمل بها على ان يعطيه خمسه درهم او اقل او اكثر، هل يحل ذلك؟ فقال: هذا الربا محضاً. (حر عاملی، ج ۱۲، باب ۷ من ابواب الربا، حدیث ۷، ص ۴۳۷)

این روایت صحیح است که صاحب وسایل آن را از شیخ طوسی و شیخ طوسی از علی ابن جعفر نقل کرده و طریق آن معتبر است. این روایت مختص حرمت زیادی گرفتن در عقد قرض است. (جواهری، ص ۱۹۳)

خلاصه اینکه ربای قرض بنا بر روایات متعدد بسیاری که در این مورد وارد شده، حرام است و اگر روایاتی نیز وارد شده باشند که ربای قرضی را جایز بدانند اولاً ظهور در اشتراط ندارند تا الزامی گردند و ثانیاً اگر هم ظهور در اشتراط داشته باشند معارض با روایات کثیری اند که ظهور در منع و حرمت ربای قرض دارند و به دلیل شهرتی که روایات منع دارند ترجیح با آنهاست.

آنچه که در مورد ربای قرضی پول در منابع فقهی مطرح شده، مربوط به درهم و دینار (نقره و طلا) بوده است و آنچه فعلاً مورد بحث است ربای قرضی پول به شکل امروزی آن (اسکناس) است. با تأمل در ماهیت ربا و قرض و پول روشن می‌شود که حکم ربای قرضی اسکناس همان است که در مورد درهم و دینار بوده است، چون پول امروزه هر چند شکل آن عوض شده است ولی کار همان درهم و دینار را انجام می‌دهد و پول آن روز (در شکل درهم و دینار) و پول امروز (در شکل اسکناس)، از نظر کارکردها عمدتاً یکسان‌اند و هر دو معیار ارزش، وسیله مبادله و وسیله ذخیره سرمایه‌اند. بنابراین هر حکمی از این جهت بر درهم و دینار جاری شود بر اسکناس نیز جاری می‌شود و جنس پول از این نظر تاثیری در حکم ندارد. پس اگر ربا موجب ظلم و بهره‌کشی است در هر دو شکل (قدیم و جدید) پول صدق می‌کند و اگر قرض با توجه به ماهیتش با ربا نمی‌سازد بر هر دو شکل پول صادق است. قرض با توجه به تعریف آن که گفته می‌شود: «هو تمليك مال الآخر بالضمان بان يكون على عهدته ادائه بنفسه او بمثله او قيمته» (یعنی ماهیت قرض تملیک به ضمان است. مثلاً اگر من با قرض دادن به شما، مال خود را به تملیک شما درمی‌آورم در عوض، عهده شما را مدیون خودم می‌سازم و از همان لحظه‌ای که آن را به تملیک شما درمی‌آورم وجود عین آن مال، ملک شما می‌شود و در قبال آن، عهده شما مدیون من

می‌شود)، نمی‌تواند سود داشته باشد. به همین دلیل است که اگر زبانی بر مال قرضی وارد شود و یا تلف شود بر عهده قرض گیرنده وارد است و بر عهده قرض دهنده نیست؛ و بالعکس، اگر مال قرضی سودی داشته باشد از آن مقروض است و از آن مقرض نیست. چون با انجام قرض، مال قرض از ملک قرض دهنده خارج و در ملک قرض گیرنده وارد می‌شود لذا سود و زیان آن متعلق به قرض گیرنده است. پس طبیعت قرض، عقیم بودن آن را اقتضا می‌کند. بنابراین قرض باید به صورت قرض الحسنه باشد و اگر کسی از یک طرف پولی را به صورت قرض به دیگری واگذار کند و آن را در ذمه مقروض قرار دهد و از طرف دیگر از پولی که وجود عینی اش مال او نیست سود بگیرد، کاری ظالمانه و در نتیجه حرام است (مطهری، ربا، بانک-بیمه، صص ۱۰۲-۱۰۴). پس وقتی کسی قرض داد همان طور که از ضرر مالش آسوده خاطر می‌شود باید از نفع آن نیز دست بکشد و قاعده «من له الغنم فعلیه الغرم» هم، همین را می‌گوید. از این نظر بین پول قدیم و جدید فرقی نیست.

کتاب بحوث فقهیه با حکم به حرمت ربای قرضی در انواع مختلف پشتوانه‌های پولی معتقد است (بحرالعلوم، صص ۸۰-۸۵)؛ به این شرح که: اگر پشتوانه پولی به صورت سکه‌های طلا و نقره (یعنی پول مسکوک) باشد ربای قرضی حرام است، چون اوراق پولی حاکی از مقداری طلا و نقره مسکوک‌اند و ربا در آنها جایز نیست. اگر پشتوانه پولی به صورت شمش‌های طلا و نقره باشد باز ربای قرضی در اسکناس‌های حاکی از این پشتوانه حرام است، چون مسکوک بودن موضوعیت ندارد و شرط ربوی بودن نیست. اگر پشتوانه پولی به صورت مقادیر معینی از اموال باشد باز ربای قرضی تحقق پیدا می‌کند، چون آنچه در مقابل این اسکناس‌ها در ذمه دولت قرار دارد طلا یا نقره است که هر دو موزون‌اند و ربا در آنها حرام است. اگر پشتوانه پولی، فقط اعتبار و قدرت دولتی باشد دریافت مبلغ زیادی در مقابل مدت، به دو صورت می‌تواند باشد:

اول اینکه: معامله به صورت بیع مؤجل باشد، در این صورت اشکالی ندارد چون یک معامله بیعی است و در بیع می‌تواند ثمن با تأخیر پرداخت شود.

دوم اینکه: معامله به صورت قرض باشد، در این صورت شبهه‌ای نیست که این معامله ربوی و حرام است چون قرض با زیاده خواهی نمی‌سازد و حکم ربا بر آن جاری است.

نتیجه: پس از بررسی ادله حرمت ربای قرضی از نظر عقل و نقل، و شناخت ماهیت پول امروز، به نظر می‌رسد که ادله حرمت ربای قرضی، شامل پول امروز نیز می‌شود؛ به دلیل اینکه پول، از آن جهت که ربای قرضی آن حرام است، فرقی نکرده است و پول امروز نقش پول آن روز را بر عهده دارد. چون هر چند پول آن روز از طلا و نقره بود لکن ارزش طلا و نقره نیز از نظری ارزش اعتباری است و طلا و نقره بر خلاف خوراک و پوشاک مطلوب بالذات آدمی نیست بلکه

واسطه‌ایی برای رسیدن آدمی به چیزهایی است که مطلوب بالذات اوست. اگر هم فرقی بین آن دو باشد از این نظر است که ارزش اعتباری طلا و نقره به صورت عام است یعنی تمام جوامع بشری برای طلا و نقره ارزش قایل‌اند و ارزششان در تمام جوامع نیز تقریباً یکسان است و لذا قیمت و ارزش آن دو نوسان کمی دارد و نوسان قیمت سایر کالاها نسبت به آن دو، (به خصوص طلا) سنجیده می‌شود، اما پول (اسکناس) ارزش اعتباری خاص دارد یعنی هر پولی در یک جامعه خاص ارزش گذاری شده است و در آن جامعه خاص ارزش دارد و لذا ارزش هر پولی با توجه به قدرت سیاسی و اقتصادی هر جامعه‌ای، با نوسانات شدیدی روبروست.

اگر هم تفاوتی در ربای قرضی پول آن روز و امروز باشد باید از این جهت باشد که ارزش طلا و نقره (پول آن روز) تقریباً ثابت، ولی ارزش پول امروز دائماً در نوسان است و این نوسان در قدرت خرید آن نمود پیدا می‌کند. در نتیجه، اگر امروز پولی برای یک مدت معتناهی قرض داده می‌شود امکان دارد قدرت خرید آن به هنگام اداء قرض فرق کند. اگر قدرت خرید آن بر اثر شدت تورم پایین آمده باشد و قرض گیرنده، همان مبلغ قرض گرفته شده را اداء کند، در حقیقت قرض دهنده متضرر می‌شود و برای اینکه قرض دهنده متضرر نشود باید قدرت خرید پول نیز در نظر گرفته شود و به هنگام اداء قرض، مبلغی معادل با قدرت خرید هنگام اخذ قرض، پرداخت شود (حائری، ص ۲۳). در اینجا هر چند در ظاهر از نظر کمی مبلغ بیشتری به قرض دهنده پرداخت شده، اما در حقیقت چیزی زاید بر اصل قرض، پرداخت نشده است، بلکه طبق قاعده فقهی: «علی الید ما اخذت حتی تؤدیة» فقط آنچه را که ستانده (با توان خرید مشخص)، پس داده است و در غیر این صورت حق طرف را به تمامه اداء نکرده است. پس در قرض پولی امروز، باید گفت ذمه قرض گیرنده به پول دارای اعتباری با قدرت خرید خاص مشغول شده است و به هنگام پرداخت باید آن قدرت خرید را مد نظر داشته باشد.

البته لازم به ذکر است، در قرض‌هایی که به این نحو عمل شود یعنی قدرت خرید پول ملاک قرار گیرد، دیگر نمی‌توان از ابتدا میزان زیادت مبلغی را که باید در موقع ادای قرض به قرض دهنده داده شود مشخص نمود، چون کسی دقیقاً نمی‌داند قدرت خرید مبلغ قرضی تا موقع اداء آن دچار چه نوساناتی خواهد شد و میزان آن چقدر خواهد بود. در ضمن باید توجه داشت که مصادیق این گونه قرض‌ها در جامعه اندک است، چون معمولاً سودی که در ربای قرضی گرفته می‌شود به قصد تغییر قدرت خرید نیست بلکه قرض دهنده می‌خواهد از قرض خود سودی ببرد، هر چند مدت قرض به اندازه‌ای نباشد که در آن قدرت خرید تغییر کرده باشد.

۲-۱-۲- ربای معاملی پول

انواع ربای معاملی: فقها ربای معاملی یا معاوضی را بر دو قسم تقسیم کرده‌اند:

قسم اول: ربای نسیئه: ربای معاملی نسیئه بدین صورت است که وقتی مثلین مبادله می‌شوند یکی به صورت نقدی و دیگری بعد از مدتی پرداخته شود؛ یعنی یکی نقد و دیگری نسیئه باشد. مثلاً یکی یک تن برنج را حال به طرف بدهد و طرف دیگر، یک سال بعد یک تن برنج تحویل بدهد (با این استدلال که «للاجل قسط من الثمن»). در این مبادله چون یکی از بدل‌ها بعد از مدتی تحویل می‌گردد و این مدت خود دارای ارزش است، عملاً ارزش یکی از بدلین همجنس بیش از دیگری در نظر گرفته شده است و این عمل ربا محسوب می‌شود.

در اینجا شاید به نظر برسد که در احکام شریعت در مورد ربا، تناقض وجود دارد، چون در ربای قرضی به حساب آوردن مدت و اجل، خود عین ربا و حرام است ولی در ربای معاملی نسیئه به حساب نیاوردن مدت و اجل، موجب ربایی شدن معامله می‌گردد. ولی جواب این اشکال بدین گونه است که «للاجل قسط من الثمن» یک قاعده عامه است ولی شارع در بعضی موارد مثل مورد قرض، این قاعده را تخصیص می‌زند. (جواهری، ص ۱۲۵)

قسم دوم: ربای فضل: ربای معاملی فضلی بدین صورت است که یکی از بدلین متجانسین زیادتر از دیگری باشد، مثلاً یک تن گندم با یک تن و صد کیلوگرم گندم معامله شود. (عثمان، فقه العاملات، ص ۲۶۴)

در قسم اول (ربای نسیئه) زیادت، زیادت حکمی است ولی در قسم دوم (ربای فضل) زیادت، زیادت عینی است.

دلایل حرمت ربای قرضی به اختصار به شرح زیر است:

۱- **کتاب:** آیات فراوانی در این مورد وجود دارند که به ذکر آیه زیر اکتفا می‌شود:

الذین یأکلون الربا لایقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ذالک بانهم قالوا انما البیع مثل الربا و احل الله البیع و حرم الربا فمن جاءه موعظه من ربه فانتهی فله ما سلف و امره الی الله و من عاد فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون یمحق الله الربا و یربى الصدقات و الله لایحب کل کفار اثم. (بقره: ۲۷۵-۲۷۶).

آیه «احل الله البیع و حرم الربا» را دو جور تفسیر کرده‌اند: (مطهری، ربا، بانک-بیمه، ص ۲۱۳)

الف- مشهور بین مفسران، این است که ربا اسم است از برای زیاده.

ب- صاحب مجمع البیان احتمال داده که مراد از ربا معامله‌ای است که در آن زیاده باشد و

بنابراین، مفاد آیه این است که احل الله البیع الذی لا ربا فیه و حرم البیع الذی فیه الربا.

بنا بر تفسیر اول، ربا نوعی عمل اقتصادی است که در مقابل بیع قرار گرفته است ولی بنا بر تفسیر دوم، چنین نیست. بر این اختلاف، دو ثمره مترتب است:

اول اینکه بنا بر تفسیر اول، لازم نمی‌آید که معامله ربوی باطل باشد بلکه فقط تحریم زیادۀ فهمیده می‌شود ولی بنا بر تفسیر دوم، تحریم معامله و بطلان آن از آیه فهمیده می‌شود. (یزدی، العروه الوثقی، ج ۲، ص ۵)

دوم اینکه بنا بر تفسیر اول، حرمت در همه انواع معاوضات خواهد بود ولی بنا بر تفسیر دوم، حرمت در خصوص بیع است.

در هر صورت آیه شریفه، ربای معاملی را نیز در بر می‌گیرد، چون عموم «الربا» انواع ربا را در بر می‌گیرد.

۲- سنت: در این مورد به چند روایت اکتفا می‌شود:

اول: صحیحۀ عمر بن یزید از ابی‌عبدالله (ع) که فرمودند: یا عمر قد احل الله البیع و حرم الربا، بیع و اریح و لاتریه، قلت: و ما الربا؟ قال: دراهم بدراهم مثلین بمثل، و حنطه بحنطه مثلین بمثل. (حر عاملی، ج ۱۲، باب ۶ من ابواب الربا، حدیث ۲، ص ۴۳۴)

اطلاق این روایت در سؤال و جواب، ربای معاملی را شامل می‌شود.

دوم: صحیحۀ حلبی از ابی‌عبدالله (ع) که فرمودند: ما کان من طعام مختلف او متاع او شیء من الاشیاء یتفاضل فلا بأس بیعه مثلین بمثل یدا یدا، فاما نظره فلا یصلح. (همان، باب ۱۳ من ابواب الربا، حدیث ۲، ص ۴۴۲)

سوم: صحیحۀ دیگر حلبی از ابی‌عبدالله (ع) که فرمودند: الکیل یجری مجری واحد ... و یکره قفیز لوز بقفیزین ... و لکن صاع حنطه بصاعین تمر و صاع تمر بصاعین زبیب اذا اختلف هذا، و الفاکهه الیابسه تجری مجری واحد و قال لا بأس بمعاوضه المتاع مالم یکن کیلا او وزنا. (همان، حدیث ۳)

روایات فراوان دیگری که دال بر حرمت ربای معاملی‌اند وجود دارند.

۳- اجماع: امت اسلام بر تحریم ربا به طور مطلق اتفاق دارند، هر چند گاهی در مصادیق (به خصوص مصادیق ربای معاوضی) اختلاف‌هایی وجود دارد.

برخی برای اینکه به ربای پولی صورت شرعی دهند (بدون اینکه ماهیت قضیه عوض شود) مقدماتی چیده و نتایجی گرفته‌اند (رک. مطهری، ربا، بانک-بیمه، صص ۷۶-۸۵) که خلاصه آن چنین است:

اولا اینکه: عوضین در یک معامله باید مالیت داشته باشند و اسکناس نیز مالیت دارد، هر چند مالیت آن اعتباری است. پس اسکناس می‌تواند یکی از عوضین در معامله واقع شود.

ثانیا اینکه: ربای معاملی در مکیل و موزون جریان دارد و در معدود جریان ندارد، و اسکناس نیز مکیل و موزون نیست و معدود است، در نتیجه ربای معاملی در اسکناس جریان ندارد، چون زیاده گرفتن در بیع معدود مانعی ندارد.

از این دو مقدمه نتیجه گرفته می‌شود که خرید و فروش اسکناس جایز است و اشکالی ندارد، یعنی با آن دو مقدمه مذکور معامله حتی از حالت بیع صرف درمی‌آید (گویی بیع صرف منحصر در همان مسکوکات طلا و نقره است و شامل پول امروزی (اسکناس) نمی‌شود).

ثالثا اینکه: بیع دین به عین اشکال ندارد (بیع دین باید در مقابل عین باشد) و آنچه اشکال دارد بیع دین به دین است.

با توجه به مقدمات سه گانه مذکور، موضوع ربای پولی چه در صرف و چه در قرض متفتی می‌شود و معامله به صورتی درمی‌آید که محذورات ربا دیگر در آن نیست. به این ترتیب می‌توان ربای قرضی و سفته فروشی را توجیه کرد.

اما این دیدگاه به دلایل زیر قابل نقد است:

اولا: این همه توجیه، ماهیت قضیه را تغییر نمی‌دهد و حقیقت ربا همچنان پا برجاست. از دیدگاه مطهری «تا زمانی که ماهیت ربا تغییر نکرده، غیر شرعی است و تأثیری در حرمت ربا ندارد، چون وقتی غرض شارع در ربا، از ادله مشخص گردید تأمین آن غرض واجب است و غرض شارع در ربا تا ماهیت ربا باقی است حرمت آن است، به خاطر ظلمی که در ربا نهفته است و باید غرض شارع تأمین گردد.» (همان، صص ۸۵، ۲۱۱). حتی بعضی احتمال داده‌اند چه بسا حکمت تحریم ربای معاملی برای حفظ حریم ربای قرضی باشد، چون بعضی جاها ربای معاملی از نظر عقلی چندان موجه نمی‌نماید. ولی کسانی که می‌خواهند با استدلال مذکور، ربای معاملی پول را از میان بردارند در واقع راه برای وجهه شرعی بخشیدن به ربای قرضی پول نیز هموار می‌کنند.

ثانیا: خود مکیل و موزون بودن به عنوان شرط تحقق ربای معاملی موضوعیت ندارد. مطهری در این باره می‌گوید: «خود مکیل بودن خصوصیت ندارد آنچه خصوصیت دارد کمیت است، یعنی قابل اندازه‌گیری باشد، اگر انسان ابتدا به آن سلسله از روایات که از پیامبر اکرم (ص) در مورد ربای معاملی رسیده توجه کند، بعد روایات شیعه را ببیند که در مقام توضیح آنهاست، مطلب کاملا روشن می‌شود. و علت اشتباه هم به عقیده من این بوده که به روایات نبوی که در کتب اهل سنت است توجه نشده است.» (همان، ص ۷۹). واقعا چه فرقی میان مکیل و موزون بودن با معدود بودن است (جز اینکه هر یک نوعی اندازه‌گیری است) تا بدین وسیله ربای معاملی پول جایز باشد؟

ثالثاً: به کار بردن حیل ربوی باطل است و فقیهان بزرگ در این باره نظر صریح دارند. چون اساس ربا بر ظلمی است که در حیل‌های ربوی همچنان باقی و موجب حرمت است و با عوض کردن اسم، غیر جایز، جایز نمی‌شود و حرام حلال نمی‌شود.

رابعاً: کدام عرف است که بپذیرد: موقع انجام ربای قرضی، مقداری پول را که غیر مکیل و موزون است به مقدار پول دیگری می‌فروشد؟ جز در عرف دین بازان حرفه‌ای که به خیال خود حتی سر شارع نیز کلاه می‌گذارند و الا هر کس بهره‌ای از خرد برده باشد می‌فهمد که قرض پول غیر فروش پول است و فروش پول نیز در بیع صرف بحث می‌شود.

نتیجه: احکام ربای معاملی پول رایج روزگاران کهن (طلا و نقره) به پول امروز نیز تعدی می‌کند و برای نمونه احکام ربای معاملی پول در بیع صرف (بارزترین مصداق این مبحث) آن روزگاران، امروز نیز جاری است. به عبارت دیگر، شروطی از قبیل حرمت تفاضل و قبض در مجلس باید رعایت گردد و گرنه معامله بیع صرف در پول‌های امروز وجه شرعی پیدا نمی‌کند.

۲-۲- پول و خمس آن

یکی از مواردی که به طور قطعی خمس بدان تعلق می‌گیرد ارباح مکاسب (مازاد هزینه سالانه) است، منتهی گاهی ذخیره این «ارباح مکاسب» به صورت سکه‌های طلا و نقره بوده است (روزگاران قدیم) و گاهی به صورت اسکناس‌های کاغذی (امروز). هر دو مورد مذکور وسیله انباشت سرمایه و دارای قدرت خریدند و از این جهت فرقی ندارند، پس اگر خمس به ارباح مکاسب تعلق می‌گیرد فرقی نمی‌کند که آن به صورت پول آن روز (درهم و دینار) روی هم انباشته شود یا به صورت پول امروز (اسکناس). اسکناس فقط یک تکه کاغذ صرف مانند چک و یا سند نیست و خود آن ارزشمند است و دلیلش آنکه با سوختن یک برگ چک یا سند، مقدار پولی که آن چک یا سندحاکمی از آن است از بین نمی‌رود ولی با سوختن یک برگ اسکناس، مبلغی که آن اسکناس حکایت از آن دارد از بین می‌رود.

مسئله: آیا خمس به پول هبه‌ای تعلق می‌گیرد؟ به عبارت دیگر، اگر مبلغی اوراق نقدی به کسی هدیه شده باشد - با فرض اینکه خمس به هبه تعلق می‌گیرد، و با فرض اینکه باید در هبه قبض صورت گیرد - آیا خمس به این اوراق نقدی هبه شده تعلق می‌گیرد یا نه؟

برخی جواب داده‌اند که چون اوراق پولی امروز، اوراقی همانند سند و چک است خمس بدان تعلق نمی‌گیرد. چون ارزش این اوراق پولی به اندازه ارزش کاغذ آنهاست و مبلغی که این اوراق حاکمی از آن است در دست موهوب نیست، پس قبض صورت نگرفته است تا هبه‌ای تحقق یابد، در نتیجه خمس به آن تعلق نمی‌گیرد.

اما این استدلال بسیار ضعیف است، چون به هیچ وجه ارزش پول امروز همانند ارزش چک یا سند نیست که ارزش آن فقط در مقدار کاغذش خلاصه شود، لذا اگر برگ چکی بسوزد مبلغ آن از بین نمی‌رود، ولی اگر برگ اسکناسی بسوزد قابل صدور به صورت المثنی نیست. به عبارت دیگر، اسکناس دارای یک نوع ارزش استقلالی رقیقی نیز هست و عرف جوامع، اسکناس را دارای ارزش استقلالی می‌داند و موقع معامله چنین تلقی‌ای ندارد که این اسکناس، سند معادل فلان مقدار طلا در بانک مرکزی است و معامله با آن مقدار موجود در بانک مرکزی صورت می‌گیرد.

نتیجه: چون در پول هبه‌ای نیز، قبض صورت گرفته است، در نتیجه خمس به آن تعلق می‌گیرد و از این جهت فرقی با نقدین (طلا و نقره) ندارد.

۲-۳- پول و زکات آن

یکی از موارد قطعی زکات، نقدین (طلا و نقره) است و سؤال این است که آیا حکم نقدین در زکات، بر پول متداول امروز هم جاری است یا نه؟

برای روشن شدن مطلب (رک. الصدر، صص ۱۴۶-۱۵۱؛ بحرالعلوم، صص ۸۰-۸۵؛ حائری، صص ۴-۱۷)، باید یادآور شد که چون پول از نظر پشتوانه دوره‌های مختلفی را پشت سر گذاشته است، باید مسئله را در هر دوره‌ای جداگانه مورد بررسی قرار داد. با صرف نظر از دوره‌های پیشین، که فعلاً نیازی هم بدان نیست، در دوره حاضر، ارزش و مالیت اوراق نقدی اعتباری و قراردادی است (منتهی از نوع قراردادی خاص) که از طرف دولت و حکومت مربوطه جعل می‌شود و پشتوانه‌اش متناسب با اعتبار و قدرت سیاسی و اقتصادی حکومت و دولت مربوطه است. در این دوره صادرکننده اوراق پولی، هیچگونه تعهدی نسبت به پرداخت طلا و نقره در قبال ارائه این اوراق ندارد، بلکه خود این اوراق دارای ارزش و توان خرید و مبادله‌اند و از بین رفتن آنها عین از بین رفتن ارزش آنهاست و برای بار دوم قابل صدور نیستند. امروز دیگر، بحث از اینکه این اوراق سندهایی‌اند حاکی از مبلغی مشخص در ذمه صادرکننده پول، بی‌مورد است، چون با اینکه پول ارزش اعتباری دارد ولی عرف جامعه، نظری استقلالی به آن دارد و پول نشان دهنده توان خرید است.

به نظر می‌رسد که زکات، همانند نقدین (درهم و دینار، پول متداول آن روز)، به اسکناس (پول متداول امروز) نیز تعلق می‌گیرد، چون آن روز نقدین وسیله‌ای برای ذخیره ارزش بوده‌اند و از این جهت خود طلا و نقره بودن موضوعیت نداشته است) و امروز اسکناس وسیله‌ای برای ذخیره سرمایه است. در حقیقت اسکناس امروز همان کار نقدین آن روز را می‌کند.

برای روشن تر شدن مطلب، به بعضی از حکمت‌های زکات که در لسان شرع آمده است اشاره می‌شود:

۱- سد حاجات اجتماعی و فردی: به این مطلب در روایات متعددی اشاره شده است، مثل: «ان الله عز و جل فرض للفقراء فی مال الاغنیاء ما یسعهم و لو علم ان ذلک لایسعهم لزادهم». (رک. الحرالعاملی، ج ۶، باب ۱ من ابواب ما تحبب فیه الزکاه). در آیات و روایات متعددی، از جمله موارد مصرف زکات، مساکین و فقرا ذکر شده‌اند. (قران کریم، سوره انفال، آیات ۸ و ۴۱، سوره حشر، آیات ۷-۶، سوره توبه، آیات ۶۰ و ۱۰۳؛ الحرالعاملی، ج ۶، باب ۲۹ من ابواب المستحق للزکاه)

۲- منع رکود نقدین (که سرمایه آن روز بوده است): انباشت سرمایه موجب فاصله طبقاتی و اختلال اقتصادی می‌شود. در این مورد در آیات ۳۴ و ۳۵ سوره توبه چنین آمده است: «و الذین ینکزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم. یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم، هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کتمت تکنزون». نتیجه: هر دو مورد مذکور در پول امروز نیز صدق می‌کند؛ یعنی امروز، هم باید برای سد حاجات فردی و اجتماعی به وسیله پول اقدام کرد، و هم با به گردش در آوردن پول (و نه انباشت آن)، موجب رشد اقتصادی شد. از طرف دیگر اگر زکات منحصر در نقدین شود، در حالی که همان حکمت‌ها و مصلحت‌ها در ادای زکات باقی است، عملاً امروز یکی از موارد عمده زکات از بین می‌رود. در این صورت، صاحبان متدین سرمایه‌های کلان، چون سرمایه خود را به صورت اسکناس روی هم انباشته می‌کنند، دیگر تعهدی برای زکات دادن ندارند. چون آنان امروز، نه گندم و جو و کشمش انبار می‌کنند، نه شترداری و گاوداری می‌کنند، و نه درهم و دینار چندین قرن قبل را دارند، هر چند شرکت‌ها و کارخانه‌های متعددی هم داشته باشند.

۴-۲- مهر بانوان

با توجه به افت تدریجی ارزش پول، مسئله دیگری که پیش می‌آید مسئله مهر زنان است. مثلاً، آیا مهری که در بیست سال پیش به واحد پولی تعیین شده است، امروز باید همان مقدار تعیین شده در بیست سال قبل پرداخت شود یا نه؟

جواب این سوال، با توجه به تعریفی که از پول ارائه شد روشن است. از آنجا که ارزش پول در مدت بیست سال به گونه چشمگیری افت کرده است و توان خرید آن به شدت پایین آمده است، عدالت در ادای دین، اقتضا می‌کند که پولی معادل توان خرید آن (و نه معادل مبلغ آن) در بیست سال قبل پرداخت شود.

نتیجه: مرد به هنگام طلاق، باید توان خرید مبلغ مهر در موقع عقد را مد نظر قرار دهد و اگر نه در حقیقت ذمه طلاق دهنده بری نمی‌شود. از این رو، رسم پسندیده‌ای است که امروز مهر بانوان به سکه‌های طلا مشخص می‌شود، چون ارزش طلا تقریباً ثابت است و گذشت سالیان متوالی، توان خرید آن را تقریباً پایین نمی‌آورد. بحث پول، ثمرات فقهی فراوانی در موارد مختلف از جمله وصایت صغیر، غضب، لقطه، عدالت اجتماعی و ... دارد که برای رعایت اختصار، به آنها پرداخته نمی‌شود.

۵-۲- پول و وصایت صغیر

اگر کسی ولایت و وصایت نسبت به صغیری داشت و در اداره امور طفل صغیر دارای اختیارات و وظایفی بود، اموال صغیر در اختیار وصی قرار می‌گیرد که وی موظف است در حفظ آنها بکوشد تا اینکه طفل به سن بلوغ برسد و توانایی اداره امور خویش را داشته باشد. تعیین ولی به دو صورت قابل تصور است:

۱- شرعی یا قهری: به این صورت که پدر یا جد پدری موظف است از مال صغیر (مولی علیه) حفاظت تام به عمل آورد، بدین معنی که در تصرفاتش در این مال، مصالح صغیر را رعایت کند.

۲- جعلی یا نصبی: به این صورت که حاکم شرع در نبود ولی قهری، کسی را به عنوان قیم تعیین می‌کند که موظف به حفظ اموال موصی علیه، در راستای مصالح صغیر است. مسئله این است که اگر مال صغیر که در اختیار ولی (قهری یا جعلی) می‌گیرد به صورت پول نقد (اسکناس) باشد وظیفه و تکلیف ولی صغیر در قبال این پول و اسکناس چیست؟ آیا ولایت اقتضا می‌کند که پول نقد را مثل سایر کالاها حفظ و نگهداری کند تا بعد از بلوغ و رشد صغیر، عین را تحویل او دهد یا اینکه حقیقت ولایت در مورد پول، حکم دیگری را اقتضا می‌کند؟ با توجه به ماهیت پول به نظر می‌رسد که ولایت صغیر در مورد پول با موارد دیگر فرق می‌کند. یعنی در موارد دیگر وصی یا ولی، عین را حفظ و بعد از بلوغ و رشد به صغیر می‌سپارد، ولی در این مورد چنین نیست. چون از آنجا که ارزش و اعتبار پول به جعل و قرارداد «من بیده الاعتبار» است، با توجه به رشد تورم اقتصادی، ارزش پول سیر نزولی دارد و قدرت خرید به تدریج کمتر می‌شود. حال اگر وصی یا ولی بخواهد پول مورد وصایت و یا ولایت را که مثلاً صد هزار تومان است، بعد از ده سال به صغیر بالغ و رشید بسپارد صغیر متضرر خواهد شد. چون قدرت خرید صد هزار تومان بعد از ده سال مسلماً بر اثر تورم پایین خواهد آمد و هیچ کس نمی‌پذیرد که به دست خویش، پول خود را حبس کند و به اراده خود متضرر گردد و حداقل آن را

به کالایی تبدیل می‌کند که هم باقی بماند و هم ارزش آن دچار تنزل شدید نگردد. در مسئله مورد بحث نیز باید کاری کرد که صغیر متضرر نگردد، چون وصایت و ولایت اقتضا می‌کند که وصی یا ولی همیشه مصلحت صغیر مولی علیه را در نظر بگیرد و اصلاً اساس وصایت و ولایت بر این است که صغیر مولی علیه، اموالش حیث و میل نگردد و وصی و ولی موظف به سرپرستی صغیر و نگهداری اموالش به نحو احسن است.

نتیجه: در اینجا مصلحت صغیر اقتضا می‌کند که وصی یا ولی پول نقد را از رکود و حبس درآورد، به گونه‌ای که توان قدرت آن حفظ شود و صغیر متضرر نگردد. او مثلاً می‌تواند پول را به گردش درآورد و با آن تجارت کند و یا حداقل، پول را تبدیل به کالایی کند تا ارزش آن کمتر دچار نوسان گردد.

۶-۲- پول و عدالت اجتماعی

یکی از وظایف حاکم یک مملکت این است که در تأمین زندگی متعارف افراد تحت حاکمیت خویش بکوشد و راه اصلی تأمین معاش، ایجاد بازار کار و پرداخت پول در قبال کار است. در اینجا عدالت اجتماعی - که ایجاد آن وظیفه هر حاکمی است - اقتضا می‌کند که مزد و اجرت پرداختی باید به مقداری باشد که کارکنان و کارمندان دولت بتوانند در حد متعارف و معمولی، مایحتاج زندگی خویش را تأمین کنند و به راحتی از نظر هزینه مسکن و خوراک و سایر وسایل رفاهی ضروری تأمین شوند.

ولی متأسفانه هزینه زندگی کارکنان و کارمندان دولتی با حقوقی که می‌گیرند برابری نمی‌کند و حقوقشان کفاف خرجشان را نمی‌کند و فشارهای سختی را متحمل می‌شوند که ناهنجاری‌های اقتصادی و اجتماعی و روانی خاصی را در پی دارد.

پایه های حقوقی تعیین شده متناسب با زمان حال نیست، بلکه متناسب با قدرت خرید پول در چند سال گذشته است که در طی چند سال بر اثر تورم اقتصادی، ارزش و قدرت خرید پول سیر نزولی داشته است و به هیچ وجه برابر با هزینه های زندگی در زمان حال نیست.

نتیجه: وظیفه حاکمان مملکت است که توازن بین حقوق کارمندان و کارکنان با هزینه زندگی را برقرار کنند. به این صورت که با توجه به میزان تورم، هر ساله میزان حقوق را هم بالا ببرند تا حدی که شهروندان از یک زندگی متعارف برخوردار گردند و این حداقل وظیفه حاکمان یک مملکت است و کمترین انتظاری است که می‌توان از حاکمان مملکتی در راه تحقق عدالت اجتماعی داشت.